

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

فقیه منکر پهلوی و شی بود چون رکعت دوم برخاستند فقیه نظر بوس کرد کسی دیگر
 و دیگر وی نماز می گذارد از آن محب شد و در رکعت سیوم کسی دیگر غیر آن بوس
 اول که نماز می گذارد و در رکعت چهارم دیگری غیر آن چون سلام دادند دید که همان
 کس اول است بر جای خود نشسته و از آن کسی که در حال نماز ویدار نشود آن فقیه
 بوی نظر کرد و بجنید و گفت ای فقیه کدام یک از این چهار کس با شما نماز گذارد
 شیخ عبد الله یافعی گوید که مثل این قضیه شنیدم که صادر شد از قضیب البیان
 رحمه الله تعالی بل بعضی از فقها قاضی موصل را نسبت بوی انکار تمام بوی او دیدند
 که در یکی از کوچه های موصل از مقابل وی می آید با خود گفت دیر می باید گرفت و قضیه
 وی را بجا کم رفع کرد تا ویرا بیستی برساند ناگاه وید که بصورت کردی برآمد چون
 مقداری دیگر پیش آمد بصورت اعرابی برآمد چون نزدیک تر شد بصورت یکی از فقها
 ظاهر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البیان شما کم می بری بیاید
 می کنی قاضی از انکار تو به کرد و مرید شد پیش شیخ عبد الله لقاه گفتند که قضیب البیان
 نماز می گذارد گفت گویند که همیشه سرش در خانه کعبه در سجود است و هم در فحاشات
 در فحاشات آورده است که بعد از نماز جمعه طواف می کردم شخصی دیدم که طواف میکند
 که وی کسی را مزاحمت نمی کرد و نه کسی وی را بیایان دو کس در می آید که ایشان به از هم
 جدا نمی کرد و انتم که روحی است که بخشد شده سر راه وی نگاه داشتیم و بروی سلام کردم
 جواب من باز داد با وی همراهی کردم و میان ما سخنان واقع شده داشتیم

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد

که در سحر شبی است از وی پرسیدم که چرا از روز نه هاست بفرستد روز شنبه کسب شخصیت کند وی گفت از آن جهت که خدا تعالی روز یکشنبه ابتدای خلق عالم کرد و بر روز جمعه فارغ شد پس درین شش روز که وی در کار ما بود من در کار وی بودم و براسه حفظ نفس خود کار می کردم چون شنبه آمد آنرا برای خود نهادم و در وی کسب مشغول بودم از بر بے قوت آن شش روز دیگر از وی سوال کردم که در وقت تو قطب مان که بود گفت من بودم پس مراد و معنی کرد و بر وقت چون بانجا که می نشستم باز آمدم یکی از صحاب من گفت که مردی غریب دیدم در مکّه که رانندیده بودم با تو در طواف سخن میکرد که بود آن و از کجا آمده بود قضیه را باز گفتم حاضران تعجب کردند انتهی با پنج تن واقعات اولیاء بسیار است و از آن جمله اینست که در بده کفند و درین شاه دست بجز که هزار مبارک شان در باغ است و الحال آن باغ ویران است نشسته بودند دعا و شریف بود که بعد از حلت شاه دوست محمد در سال گاهی دوبار و گاهی سه بار می آمدند و زیارت هزار مبارک می کردند و چندی می نشستند و در وقت حیات شاه مغفور چون فیما بین دوستی زیاده زیاده بود تخمین می آمدند و شاه مرحوم چون حال قوی و بجز به تمام داشت و پیوسته مع الحق تعالی بود محبت و دوستی بسیار بسیار بود الفصه و آن باغ مردمان حکام مجاری آن آمده قصد برید در ختلان نمودند حضرت شیخ قدس سره الا فی بن آورد که اینها ازین در گذرند چه چون آثار شاه مرحوم بود قلب کرا می کرد مضرنی بگویند شاخ رسیده درین آشنا بود که شنید قل فکم تقتلون پس نهایی اصلان این منع فرمود آنها چون شقاوت و شتمند نهی در اذان شان اثر نکرد ان الله لا یهدی القوم

نشان

عجب
 شاه و در وقت سحر
 و آن جمله

ببین
 گوارا
 آن

و آن جمله

عجب در وقت سحر شاه و در وقت سحر و آن جمله

الفاسقین بریدند حضرت شیخ رحمه الله تعالی مغموم و متاسف شد پس نشنید
 الْقَائِلُ هُوَ الْقَوْلُ از تاسف استراحت یافت و از آنجمله اینست که ملا شیخ
 کمال الدین که از خصیصن یاران میبود عزیمت لقائے مبارک نمود و درین مسئله تناسخ مخطوطه
 بود چه از کلمات ائمه مسلمین از فقها و متکلمین بطلان نش بود و او را باب کشف و شهود از صوفیه صافیه
 اسرار کلام شان هم بر این ناطق و عبارات بعضی از اینها و آن کلمات در خاطر آورده که از
 حضرت شیخ استفسار این مسئله باید نمود تا واضح گردد که کشف حضرت شیخ رحمه الله تعالی
 بچه حاکم است پس آمد پیاپوسی متعزز شد و نشست بجز نشست حضرت شیخ رحمه الله تعالی
 فرمود که یا فلان تناسخ چیست گفت تناسخ عبارتست از تعلق ارواح بعد از ممات
 با جسا و که در بطون نشاء خلقت تمام یافته و حاصلش حیات انسان در دنیای بعد
 ممات الی ماشاء الله تعالی و گاهی تناسخ بر تصرف روح در جسد غیر الی ماشاء الله تعالی
 من لحيه اولمحات فرمود که خبر میدهد که تولد نیست و در شان تناسخ بنجو و گیر خبری نفرمود
 پس ظاهر وی دلالت دارد بر امکانش مکان وقوع و فتوحات شیخ انبیا شفیقین
 حضرت شیخ ابن عربی موافق وی است و از بعض ناظران فتوحات که در علم ظاهر
 و مطالب صوفیه صافیه الاسرار کثر هم الله تعالی الی یوم القدر یطولی دارد و به
 فتوحات نظر کلی دارد و شنیده ام که شیخ صاحب فتوحات رضی الله تعالی عنه از ثقه از صوفیه
 خبر میدهد که دسے مریض شد و در محالجه اجمال داشت بعض یاران وی گفت
 که علاج باید نمود گفت کفرا سمعت اذ دعوتک پس آن عارف بآن ما گفت که
 پیش فلان متطبیب و از حال من آگاه کن علاج طلب پس رفت بجز رسیدن و
 این متطبیب که مرجع خلایق بود و پس و پیش می مردم گرداگرد بودند بتعلیمش بر خاست

در این کتاب
 ملا شیخ کمال الدین
 صافیه الاسرار
 بجز

صاحب فتوحات

و از

والتفات بسیار بسیار کرد و گفت این مرض را این علاج است آن یاز بازا آمد و بعد
 مشغول شد روز دیگر پیش منطبیب رفت منطبیب هرگز نشاخت و از حال علاج و مرض
 غافل در تعجب شد باز آمد از شیخ از ماضی و انموذج گفت پیش ازین من بودم که
 و منطبیب تصرف کرده بودم و اینچنین و ارادات زیاده از حدت احاطه آن در تصرف
 و تحریرت حضرت از آنجمله انیسیت که در سایه درخت برگه می شنید که معلم عارف شهباز
 شد منموم گشت مراجعت بخانه مبارک نمود بعد سخن خیر شایع گشت که مولوی مرحوم
 جامع علوم دینی و عقلیه عارف معارف یقینیه مهاوی اسرار روحی نبوی علیه السلام علی
 آنکه مولوی شیخ قطب الدین فی الدین فقیر کاتب جروت شهید شد و ملاقی برت حل و علا
 گشت و حاصل نسیم دریندی از احوال و ارادات منام و الهامات از حجت
 ارواح اولیای طاهره و این هم صدی نذار و فلاجرم آنچه ذهن بتذکر آن قاکند و
 تحریری آید از آنجمله انیسیت که در ملک کهن بود ظاهر در عالم نوکری پیش در پیشی می آمد
 چون از اخلاق مرضیه توابع به درویشان و خلطت باهل لباس صوفیه صافیه کثرتم
 اللہ تعالی داشت ازین راه آن درویش نقای بسیار داشت و وی در تبدیل حساب
 هائی داشت روزی گفت که حکمای یونان چنین کمال شنند که مس از دیگرند و
 دیگر عجایب آن در ذکر آورد حضرت شیخ رحمه اللہ تعالی گفت در امت مرحومه هم مردم
 بسیارند که کشف حقائق کردند این تبدیل حساب چندان نزدیک آنها کار نیست چه محض
 التفات میشود این بیونیت چیزی دیگر نیست درویش گفت یکی شما هستند شیخ شما
 حضرت میرید عبدالصمد رحمه اللہ تعالی هست وی ازین امثال چیزی می داشت

و از آنجمله
 استبداد
 و مراجعت
 بعد چندی شد
 نبوی علیه السلام
 الصلوٰة والسلام
 اکثرون
 و از آنجمله
 چهارم بود که
 و ارادات
 ظاهر هم حد
 دکن بود
 بیونیت
 رحمه اللہ تعالی
 علیه ازین

و از آنجمله
 استبداد
 و مراجعت
 بعد چندی شد
 نبوی علیه السلام
 الصلوٰة والسلام
 اکثرون
 و از آنجمله
 چهارم بود که
 و ارادات
 ظاهر هم حد
 دکن بود

که نشانی

عبدالصمد
عبدالصمد
علیه الرحمة

مشجب شده
واژه انجمله

تعداد این

استغرق
وئی که

واژه انجمله

کلان را

حضرت شیخ قدس سره الاصفی فرمودند چه چیز است برین شامه نکتتم درویش گفت اگر
 فوت داشته باشد فلان گیاه بیاید گفت مرشدان کائنات می آرم و بسوی صحرای
 متوجه میمانم میرسد عبدالصمد رحمه الله صورت حضرت میرسد عبدالصمد علیه
 الرحمة نمودار شد و فرمود آن گیاه مطلوب نیست حضرت شیخ قدس سره الاصفی چند تا از
 برگه ها آورد آن درویش متعجب که ایشان نه نام گیاه شنیدند و ندیدند از کجایا
 و نه دریافت که علم خمیربوی تعلیم نماید و از انجمله نیست که آن درویش را حضرت
 شیخ قدس سره الاصفی اخفای حال خود می کرد هر چند که حضرت شیخ رحمه الله تعالی
 هرگز متوجه بصناعت وی نبود لیکن چون از آنجا که از خواص بل کیمیا اخفای حسی
 بحفاظت جانب من بحجب لاخفاء و من لایحیب نیکر و و فرق میان فریقین ناگردد بحکمت
 خود مشعوف بود روزی گفت که شما استخاره کنید و دریا بید که این صناعت نصیب
 هست یا نیست شیخ رحمه الله تعالی فرمود ما را با این التفات نیست بعد از آن در
 نکو تیر که غیب تعطل حواس ظاهری است می دید که بجا حجت انسانی رفته از اطراف
 جوانی می فاذورات منفوره بطابع بودی است و وی متفرق در نجاست است و حضرت
 شیخ قدس سره الاصفی در سرانجام تطهیر و شکی که ازین جلسه برخاست با درویش گفت که
 ما را حظی ازین نیست بودی است که اشتغال باین صناعت قضیعیع وقت که نتیجه
 در طبع و نیای ذمیه است و صورتش فاذورات است و نجاست تمام مثل ازین
 جنس تبری بایس تبری ننود هر چند منظور ذهن مبارک هرگز نبود از آنجا که گفته
 خطره وی که زینهار شامه میل طبع نبود راه یافت آن صورت را فرمود و از انجمله
 که روزی بجواب یکد که خانه برادر کلان تصفیعی می نمایند و جاروب می کنند پند
 می آید

و از آن جمله

آنچرا می گذاشت علی الخصوص وقتیکه از جناب قدس ایام می یافت از جمله آنست
 که در بلده بهر فرج بهایه هندی و جمیم فارسی بهر قلعه در رویشی متوجه شد با اقتضای
 عادت شریفه که سیرلابدی کرد و بهر ایل لباس ملاقات می کرد و اگر کلمه خیر و دلپسند
 می شنید بسیار بسیار خوشی و شرمیت خاطر می شد و اکثری آن کلمه را بر زبان رانده
 اینتر از او خوشها میگرد و گویا سکر شراب طهور رو می نمود چون بکان درویش رسید
 درویش گفت بیا الله و آن درویش همه چیز را اشرفی گفت شیخ قدس سره الاصفهانی پیش
 وی رفت و نشست درویش گفت ملامت از الله انداز یعنی زین انداز پس جدا کن
 حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی اسپ را باند کرده گذاشت تا بطلت مشغول باشد
 اسپ گپاه خورد و در حبت در آمد درویش گفت که الله اش خورد و سر کشی و جهندن
 را خواهد و گفت با شیخ قدس سره الاصفهانی که تو هم بگو که همه الله حضرت شیخ فرمود
 که بمن این حال نیست درویش زبان خود را بدعای بد آورد حضرت شیخ قدس
 سره الاصفهانی فرمود که بیکت حضرت عونت اعظم رضی الله تعالی عنیه چیز نخواهد شد
 درویش در سکون شد بعد از آن بحضرت شیخ قدس سره الاصفهانی عطفوت آورد بسیار بسیار
 مهربان شد و بتواضع طعام و غیره رو آورد حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی چندس
 در صحبت آن درویش ماند درویش گفت ایام من باختر رسیدند ازین عالم ارحم
 می نمایم بشما خبر خواهم کرد در هر جا که باشد حضرت قدس سره الاصفهانی از درویش جدا
 بعد چند روز آن درویش را در جلسه ملائکه دید که سر تا ز جبین وی لایح است در میان
 می بیند که سر وی در دست وی است حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی متالم شد و غم
 گشت بعد از آن مردم از بهر فرج آمدند نشان دادند که فلان درویش را مردم بدوی

گفت که
برانداز

دهمین

بیش

حضرت شیخ قدس سره

حق الله گشتند و بجزا الله تعالی پیوست و حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی فوت در کربلا
 بر این تدارک میگردد می گفت که بعد موت قوت چنین داشت و از آنجمله آنست
 که روزی محمود شهید علیه الرحمه را در معامله روحانیه دید که میگوید که بیستین اینها را که
 چه کردند اشارت بسوی مردم و شهری که قریب مزار مبارک و بیست و مزار مبارک
 بسمت غرب مائل بجنوب از حضرت بانسا و کرده خواهد بود حضرت شیخ قدس سره
 الاصفهانی سوار شده متوجه مزار مبارک می شد عادت شریف بود که در اکثری از
 اوقات در آنجا میرفت و می نشست و حالات پسندیده که در خلوات شیوخ سابق
 را روی نمود و بیدار شدن گرفت القصد بقریب رضی که بجزا مزار بود رسید و در آنجا
 می بیند که مردم ده از حدود و خود با استجا و ز شده قدری از زمین متعلق بزار در کشت
 خود آوردند آنها را طلبید و منع کرده آنها متهم شدند و گذاشتند و از آنجمله آنست
 که بسیر کوهستان متوجه شد در آشنای راه آوازی شنید که من قمر شهید ام شاهمان
 من باشید بعد از آن ببلده کمر بنسای بضم کهاف هندی این حرفی است که اهل
 هند کاف را با ابا مترنج ساختن کجوت کرده میخواهند فتح را و سکون با باغنه
 نون و در آخر الف بعد سین جمله متوجه شد در آنجا اثر نیافت بعد از آن در جائی
 دیگر قریبی در یافت و زیارت کرد و مردم همراه را گذاشت و بکوهستان رفت
 چند روز در سیر مشغول بود و در آنجا آثار آدم لایح نبود چون ولوله عشق بر تپه
 کمال بود از جاهای ترسناک باگ تکر و دیدن اثناس صورت حضرت جعفر صادق علیه السلام
 رونمود و فرمود که حال مراجعت نمایم مراجعت کرده و یاران را همراه گرفته بجان آمد
 و از آنجمله آنست که از فصبه سهالی بخت بانسا متوجه یا بعکس قریب مسولی بزار

و از آنجمله آنست

در بعضی روزها

در بعضی روزها

حضرت جعفر صادق

و از آنجمله آنست

شیخ کالی علیه الرحمة رسید و آن مزار از حضرت بانثا بجانب غرب یک کوه است از
 مزار آوازی بر آمد و شنید که از تو کاری نه نیک بنظر خواهد آمد چون بخانه مبارک
 رسید یک شبی مردم آنجا که از راه حسد سوء مزاج داشتند و از برادر خود حضرت شیخ
 قدس سره الاصفی صلیعی بنظر پیوسته بود که آن مردم ناراضی بان بودند بخانه مبارک
 درآمدند و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در مراقبه و شمشیر کشیدند و باندم مبارک
 رسانند حضرت شیخ خبردار شد شمشیری در پیشش بود بدست آورد و در آن شخص کشید
 بقتلش از بند جدا شد پس پاشد و گریخت حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسلامت
 بردانگی زخم شست رسید زودی به شد حال آن مردم همه با معتقد خالص اند و دل
 جان در محبت فدا دادند بعضیها عقد بیعت نمودند و آن شخص که شمشیر کشیده بود بر
 خاله زاد بود از خود از فرزندان مخلص فدا است و داد کلی دارد پدرا نکه بی استیذان
 علی الخصوص شب بخانه و گرداغل شدن حرام است و صاحب خانه را مانع طمان
 میرسد و اگر قبول نکند پس بیدار و اگر شمشیر و غیره کشد پیش ازینکه رساند دفع آن لازم
 اگر دین کشته شود بروی چیزی در دنیا از کفارت و دینت و قصاص نیست
 و در عقبی از ماتم بری پس چگونه راست آید قول شیخ کالی قدس سره که بیدوست
 که حسنات عوام سیئات ابرار است و از نجاست که ثلاث که از حضرت انبیا علیهم السلام
 و علی نبینا و علی له الامر واقع شده و تعبیر از آن بظلم مثل آن شده محمول بر ترک
 اولی است پس ترک اولی در حق آنها هر گاه بچنین مشابهت است پس بعدند که از کلمات
 عرفا باشد که علی حقیقه در شأن انبیا باشد در حق آنها مباحات که لائق شان آنها نباشد
 بچنین مشابهت بوده باشد پس تعبیر آن به نه نیک بر جای باشد از نجاست که سلطان

باز
 غایب
 خانه مبارک
 شیخ
 شمشیر
 بقتل
 بردانگی
 مزار
 خاله
 غیر
 شیخ
 بیدار
 معلوم
 کار
 نبینا
 اولی
 بچنین

بودند بلکه با کسی نبود الا بار خود درین نکته است هوش از مندر چه عرفا بر حیرت که
 مشاهده نمایند تجلی حق تعالی با اسم ظاهری در شهرت دارند بعد از آن بعضی آن جماعه
 ملاقی شدند سرنگون شد علم سخنین اوقات پایان ندارد ازین باز کرد و بصلی چهارم و
 و صلح چهارم در بندی از کرامات و خرق عادات که متضمن بعضی ثمرات بر صحت
 از اینجمله نیست که حضرت شیخ قدس سره الا صفتی بر کناره آب نهر که کلیانی نام دارد
 در زیر درخت برگ که آن درخت مخصوص به بقعه است بیاد موحده و اولاد و هملک
 ساکن و فتح کاف فارسی و در آخر دال جمله ساکن بسیار سایه وار و کثیر الا عصا
 و عرض لاوراق است و عمر طبیعی از حد زیاده نشسته بود و عادت شریف بود
 که در زیر آن درخت در اکثر اوقات با حق تعالی لطیفان داشت احوال طاری میداد
 که نطق تحریفی حاصل است از استیفا شده از ان القصه در نواحی آن درخت یک
 پیش مرده افتاده بخاطر مبارک گذشت که برین نظری باید افکند پس نظر التفات حیاه
 وی افکند فی الفور زنده شد باز حضرت شیخ قدس سره الا صفتی بجانب گریه توجه شد
 التفات را گذاشت بحال سابق خود آن گاه پیش مراجعت نمود و همچنین طور بود در
 احوال حضرت عیسی علیه السلام و علی نبی و اولاد الطاهرين پس ی بر قدم وی نمود در
 علم بحال عبا المخلصین با ناقصان را مجال م زدن و تعیین مقام اولیاء الله الذین
 لا خوف علیهم و لا هم یخزنون بکدام وجه باشد از اینجمله نیست که حضرت شیخ قدس
 الا صفتی در زیر درخت بانیا ز و احوال حمیده در جناب حق تعالی بود ناگاه مردی سوار

بوشند آری
 مشاهده
 از ان جماعه
 ملاقی شدند
 و صلح چهارم
 از اینجمله نیست
 در زیر درخت برگ
 ساکن و فتح کاف
 و عرض لاوراق
 که در زیر آن
 که نطق تحریفی
 پیش مرده افتاده
 وی افکند فی
 التفات را گذاشت
 احوال حضرت
 علم بحال عبا
 لا خوف علیهم
 الا صفتی در

از اینجمله نیست که حضرت شیخ قدس سره الا صفتی بر کناره آب نهر که کلیانی نام دارد

بکلیاتی عبادت
 در جناب حق تعالی
 مشاهده نمایند
 تجلی حق تعالی
 با اسم ظاهری
 در شهرت دارند
 بعد از آن بعضی
 آن جماعه ملاقی
 شدند سرنگون
 شد علم سخنین
 اوقات پایان
 ندارد ازین باز
 کرد و بصلی
 چهارم و صلح
 چهارم در بندی
 از کرامات و خرق
 عادات که متضمن
 بعضی ثمرات بر
 صحت از اینجمله
 نیست که حضرت
 شیخ قدس سره
 الا صفتی بر
 کناره آب نهر
 که کلیانی نام
 دارد در زیر
 درخت برگ که
 آن درخت مخصوص
 به بقعه است
 بیاد موحده و
 اولاد و هملک
 ساکن و فتح
 کاف فارسی و
 در آخر دال
 جمله ساکن
 بسیار سایه
 وار و کثیر الا
 عصا و عرض
 لاوراق است و
 عمر طبیعی
 از حد زیاده
 نشسته بود و
 عادت شریف
 بود که در
 زیر آن درخت
 در اکثر اوقات
 با حق تعالی
 لطیفان داشت
 احوال طاری
 میداد که نطق
 تحریفی حاصل
 است از استیفا
 شده از ان
 القصه در نواحی
 آن درخت یک
 پیش مرده
 افتاده بخاطر
 مبارک گذشت
 که برین نظری
 باید افکند
 پس نظر التفات
 حیاه وی
 افکند فی
 الفور زنده
 شد باز حضرت
 شیخ قدس سره
 الا صفتی
 بجانب گریه
 توجه شد
 التفات را
 گذاشت بحال
 سابق خود آن
 گاه پیش
 مراجعت نمود
 و همچنین
 طور بود در
 احوال حضرت
 عیسی علیه
 السلام و علی
 نبی و اولاد
 الطاهرين
 پس ی بر
 قدم وی
 نمود در علم
 بحال عبا
 المخلصین
 با ناقصان
 را مجال م
 زدن و تعیین
 مقام اولیاء
 الله الذین
 لا خوف
 علیهم و لا
 هم یخزنون
 بکدام وجه
 باشد از این
 جمله نیست
 که حضرت
 شیخ قدس
 سره الا
 صفتی در
 زیر درخت
 بانیا ز و
 احوال حمیده
 در جناب حق
 تعالی بود
 ناگاه مردی
 سوار

بناشد
بناشد
بناشد

پسند کس که مرکب همه معائب بود و ظلم و سرقه کبری که عبارت از وی در کلام مجید
 بخاریه با الله و رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم واقع است از وی هویدا بود و گویا که سجدت
 وی برین شنبه بود پیدا شد نظر حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی بر وی افتاد و توجیه قناد
 نظر بر وی آوازها لقب غیبی رسید که نظر بر وی مقلد حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی
 اتمثال مرآورد و چشم پوشید حال آن مرد متغیر گشت از آن پس بین آمد همه چیز که با خود داشت
 گذاشت و مجاور درگاه علیه شد و طلب حق در نفس مستولی گشت و از هر چه از او صاف
 بمانده داشت متبری گویا قلب حقیقت شد بعد از آن حضرت شیخ قدس سره الا
 در ذکر مشغول ساخت و بذا که هر دو ضمنی تمامه شب و روز مشغول می بود و احوال پیدا
 کرد که لا عین سراج و لا اذن سمعت از آن جمله نیست که آوازها لقب غیبی
 و از ارواح طاهره مجاورت داشت و ذکر حصی می شنید روزی گفت که محبت
 از مردم که نمی شنوند این سنگ نیز با زبان بلند می گویند مضمون لا یوجد الا الله در
 نشسته بود گفت که این نعمت عظمی از محنت و کسب نیست حال حضرت شیخ قدس
 سره الاصفهانی تائیدی آورده است بجناب حضرت شیخ قدس سره بعضی رساند که این
 چنین جوهر را در رشته قلیل لما سکه بیا بسفت اسرار الهی را هویدا نماید حضرت
 شیخ قدس سره الاصفهانی چیزی نفرمودند القصد بعد از آن که چون وی منزوی می ماند
 طلب حق بود و از همه لذات دنیا و مخرقات وی گذشته بر عیال می جهات
 نفقه به تنگی رو آورد چه ی از حرام و حلال کسب که بخواج عیال میرسد و وی از
 اکتساب تحرات و زبده و از اشتغال تحصیل سباب معاش تقاعد گشته ازین
 سبب به از نسا از متعلقان وی بخانه حضرت قدس سره الاصفهانی در انا بقسط

که محمد اسحاق نامی از قوم افغان در بلده شاهجهانپور در خانه خود حضرت قدس
 سره الاصفی را چشم باطن دیده و ظاهر آثار توجّهات در یافته و شی حضرت قدس
 سره الاصفی را ندیده بمرود دیگر از حلیه مبارک نشان او گفتند این حلیه مبارک حضرت
 شیخ قدس سره الاصفی است و می متوجه سمت با نشاسته بعبه بوسی مشرف شد در خوا
 بیعت نمود حضرت قدس سره الاصفی گفت بیعت خواهی کرد حالانکه بگری مشغول
 شوی را در مسجد برو و تلقین ذکر نمودی و تلقین یافتن آواز یافت شنید بعد دو سه روز
 در تریا شد هر روز ترقی در ترقی روزی پیش حضرت قدس سره الاصفی مطربان بقایم
 می گفتند و حضرت قدس سره الاصفی در حال حسن بود بنده در گاه از محمد اسحاق گفت
 میل بسرو داری و می در مسجد نشسته گفت خبر میدهد که حضرت را میرسد و کلاه دست
 زمانی رسد تو ناقص هستی بدانکه در سماع سرود و نقلات فقهاست بلکه امام شافعی و مس
 الایم سرخسی از فقهای حنفیه و شیخ ابوریذی بطامی شیخ این عربی رضوان الله تعالی علیهم
 قال بحال نه تفصیلش در موضع وی است و گاه باشد که مباح بجا یعنی ممنوع میشود چنانچه
 مکاح آنکس را که حاجب از ذکر الهی باشد چنانچه از فقه و کس و سکنه عاجز باشد پس
 بعد مکاح در کسب آنها مشغول پس آن خلوات از دست رفت همچنین سرودست که هر چند
 مباح است چنانچه اکثر از طلبای بوی رفته چون اشعار سرود علی الخصوص اشعار سندی
 بر مضامین عشق مجازی که متعلق به نسا و بار دست و آهنگها که منقده را ذوقی جمیع از جناب
 الهی باشد میباش پس چنین سرود امثال چنین مردم را مباح نباشد ازین آه محمد اسحاق
 بخطاب لایق مخاطب شد روزی در مجلس حضرت قدس سره الاصفی حاضر بودم و که
 سرعت محمد اسحاق در تاثیر بود گفت اگر در آنوقت التفات بدرخت انبلی که تریبندی

دیده ام از وی

در اشعار و در کلام است

حضرت محمد اسحاق طالق
 حضرت شیخ قدس سره
 بیعت
 بود روزی
 پیش حضرت
 حضرت شیخ
 قدس سره را
 الیود است
 و ترا
 مشغول
 باشد پس
 که بعد
 گفت اگر
 در آنوقت

لا شایع علی از اجداد و اجداد این نام تمام بود و در آنکه حضرت استاد را شکر نمود در ۱۲ صبح السید غلام بیگانی علیه الرحمه علیه السلام در سخن گفتن در مجلس عظیم شهر ریست عظیم در خراسان ۱۲ ع

اهل فرس و غیره می نامند میگردم وی هم متاثر می شد و تا اثرات حضرت شیخ قدس
 سره الاصفهانی بر اصحاب خودش زیاده زیاده بود ^{تفصیلاً} خالی از عنایت و از آنجمله
 نیست که شخصی در ملک کهن در کسب سبب معاش نیامدی پیشان احوال بود و بی
 در انجام بود که صورت حضرت شیخ قدس سره وی را از او ارشاد و لایه سائے وی کرد و روزی که
 همچنین چون این معامله در حالت یقظه بود تفاوت در معامله و سبب یقظه نکردند
 خودش نزول فرمودند وی را علم هم شد که حضرت شیخ اند قدس سره و گاهی تدبیر بود
 بعد از آن مرده حال شد و اسباب نیامدی زیاده زیاده از کفایت شد چون مراجعت
 از ملک کن باین سمت نمود بوطن خودش که قصبه ملاوه است قاضی شده آمد خصمت
 توقف رانداشت و آمد بشرت بیعت مشرف شد از بعض یاران شنیدم که حضرت شیخ
 قدس سره الاصفهانی متوجه بپیر شد چنانچه عادت شریفه بود که در اکثری از اوقات علی الصبح
 بر اسپ سوار شده بجای از بیابان و میشاد سوال جو با متوجه می شد اگر مرکب میخواست
 میرفت بصاحبزاده والا سید غلام دوست و فقه الله تعالی لما بحبه رضی و ورثه لما و فقی
 ولیه قدس سره الاصفهانی گفت که اگر شخصی بیاید وی را نشانی تو وضع کنید من با گشته
 می رسم شود و خاطر نشود باز متوجه بپیر شد بعد چند ساعات آن فرزند آمد و منتظر رسید حضرت شیخ
 قدس سره الاصفهانی نشست بعد از آن حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی مراجعت نمود و بیعت
 و پراپیری آورد روزی در حقه حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی نشسته بودم ذکر احوال صلاح
 و خیر بود اندرین اثنا گفت که بخطاب من لایسع مخالفته مخاطبم که فلان لی ازین عالم دور
 ملک کهن بدعت کرد و بنازمی روزم مردم را دیدم که از دفن فارغ شدم بر فراز نماز گذاردم و مرا
 نمودم در اثنای راه و قصبه ملاکا که در کهن است آن شخص متلافی شدم و سبب رسیدن در

در این
 دیگر

ملاوه
 عادت شریفه بود
 چوپایا
 غلام دوست

گفت که خطاب من لایسع مخالفته
 و بنازمی
 زود در قتم

دیگر

که وی را کز ارمی کرد و که هیچ لیکن مقام وی بزرگ بود ^{لیله} بنام علیین و صدیقین سید مکارم
 بدعوات تاثیرات اسمای شد بهر آنکه طفت بوی میشد یا توجه تام میکرد و صورت فعلیت
 می گرفت و با بجز بر عینت و رضای هر چیزی که میخواست میشد و امتنان جزئی بوی بشمار خواهد بود
 از آنچه انیس است که زنی ^{تکلی} اشیب جن بود اولیای می مدظالم هر ساختند حضرت شیخ
 قدس سره ^{اصحی} متوجه بوی شد و خادم را گفت که بچا یکی وی را بزن وی چند چابک
 بر بدن وی رساند فی الفور بحالت قدیم رسید تا این زمان اثری از جن بر ^{کلی} مظالم نیست و
 این ^{تکلی} انیس است که آن بار که حادثه ^{تکلی} قضایت داشت گفت که حضرت از صد گذشته چیزی را
 حضرت شیخ ^{تکلی} نگویم شد باینی کریمه دنی را تعلیم نمود وی چند بار خواند نیر بسیار شد تا این زمان
 مرفست حضرت قدس سره ^{اصحی} در اکثر اوقات می گفت که عجب است از آن بار
 که این چنین حال را مشاهده نمود و طلبی بپایب معاش از وی رفت لیکن بدانکه آن بار چند
 تلوث بافترونی اسباب معاش که عبارت از زرمال است و اسبابی مثل شکر را صنی
 مخرب ^{تکلی} غلات بود لیکن احیای ^{تکلی} شد اردو بزرگ مشغول میباشد نسبت با روح دارد و
 معتقد توحید خیره رموز و از ^{تکلی} انیس است که عالم جن ^{تکلی} خردی بود بی تشخیص صوت جن حاضر
 میشد اگر وی را می گفت که شخصی را که از امید می بگذار می گذاشت لیکن حضرت شیخ قدس
 سره ^{اصحی} متوجه بگذاشت نیشد مگر احیاناً چه وی مرضی دوست طلبید رسوا کرد و
 چیزه در دست نداشت ازین قبیل حادثه عجیبه شریعت است که شخصی از عصبانیت

دیگر
 چنانچه از دعوات اسمای
 از آنچه انیس است

شیخ قدس سره

شیخ قدس سره

تکلی
 بافترونی اسباب معاش
 عجب است از آن بار
 که این چنین حال را
 مشاهده نمود و طلبی
 بپایب معاش از وی رفت
 لیکن بدانکه آن بار
 چند تلوث بافترونی
 اسباب معاش که عبارت
 از زرمال است و اسبابی
 مثل شکر را صنی
 مخرب غلات بود لیکن
 احیای شد اردو بزرگ
 مشغول میباشد نسبت
 با روح دارد و معتقد
 توحید خیره رموز و
 از انیس است که عالم
 جن خردی بود بی
 تشخیص صوت جن
 حاضر میشد اگر وی
 را می گفت که شخصی
 را که از امید می
 بگذار می گذاشت
 لیکن حضرت شیخ
 قدس سره متوجه
 بگذاشت نیشد مگر
 احیاناً چه وی مرضی
 دوست طلبید رسوا
 کرد و چیزه در دست
 نداشت ازین قبیل
 حادثه عجیبه شریعت
 است که شخصی از
 عصبانیت

تکلی
 عصبانیت از دعوات اسمای
 انیس است که زنی اشیب جن بود
 اولیای می مدظالم هر ساختند
 حضرت شیخ قدس سره متوجه بوی
 شد و خادم را گفت که بچا یکی
 وی را بزن وی چند چابک بر بدن
 وی رساند فی الفور بحالت قدیم
 رسید تا این زمان اثری از جن بر
 مظالم نیست و این انیس است که
 آن بار که حادثه قضایت داشت
 گفت که حضرت از صد گذشته
 چیزی را حضرت شیخ نگویم شد
 باینی کریمه دنی را تعلیم نمود
 وی چند بار خواند نیر بسیار
 شد تا این زمان مرفست حضرت
 قدس سره در اکثر اوقات می
 گفت که عجب است از آن بار که
 این چنین حال را مشاهده نمود
 و طلبی بپایب معاش از وی رفت
 لیکن بدانکه آن بار چند تلوث
 بافترونی اسباب معاش که عبارت
 از زرمال است و اسبابی مثل
 شکر را صنی مخرب غلات بود
 لیکن احیای شد اردو بزرگ
 مشغول میباشد نسبت با روح
 دارد و معتقد توحید خیره
 رموز و از انیس است که عالم
 جن خردی بود بی تشخیص
 صوت جن حاضر میشد اگر وی
 را می گفت که شخصی را که از
 امید می بگذار می گذاشت
 لیکن حضرت شیخ قدس سره
 متوجه بگذاشت نیشد مگر
 احیاناً چه وی مرضی دوست
 طلبید رسوا کرد و چیزه در
 دست نداشت ازین قبیل حادثه
 عجیبه شریعت است که شخصی
 از عصبانیت

تکلی عصبانیت از دعوات اسمای انیس است که زنی اشیب جن بود اولیای می مدظالم هر ساختند حضرت شیخ قدس سره متوجه بوی شد و خادم را گفت که بچا یکی وی را بزن وی چند چابک بر بدن وی رساند فی الفور بحالت قدیم رسید تا این زمان اثری از جن بر مظالم نیست و این انیس است که آن بار که حادثه قضایت داشت گفت که حضرت از صد گذشته چیزی را حضرت شیخ نگویم شد باینی کریمه دنی را تعلیم نمود وی چند بار خواند نیر بسیار شد تا این زمان مرفست حضرت قدس سره در اکثر اوقات می گفت که عجب است از آن بار که این چنین حال را مشاهده نمود و طلبی بپایب معاش از وی رفت لیکن بدانکه آن بار چند تلوث بافترونی اسباب معاش که عبارت از زرمال است و اسبابی مثل شکر را صنی مخرب غلات بود لیکن احیای شد اردو بزرگ مشغول میباشد نسبت با روح دارد و معتقد توحید خیره رموز و از انیس است که عالم جن خردی بود بی تشخیص صوت جن حاضر میشد اگر وی را می گفت که شخصی را که از امید می بگذار می گذاشت لیکن حضرت شیخ قدس سره متوجه بگذاشت نیشد مگر احیاناً چه وی مرضی دوست طلبید رسوا کرد و چیزه در دست نداشت ازین قبیل حادثه عجیبه شریعت است که شخصی از عصبانیت

این جواهر در سلاک تحریر و از نسخه قطعی که شرح شمسیه باشد تا او این شرح متواتر است
 قاری این ناظم بود اولیاد وی عزم منا که دی کردند در قصبه خروپ که در نواحی بهراج
 خطبه وی کردند بعد از آن بنا کت متوجه بان قصبه شد مردم کثیر همراه شد چنانچه عادت
 اهل هندست در اثنای راه مرض شدنی سبب ظاهر چو بان قصبه سید مردم وی را سوار
 کردند بر اسب چنانچه عادت هندست که متاع را سوار بر اسب کرانده میبردند سبب بزرگداشت
 اسب قناد و مردم متعجب شدند وی میگفت که گویا کسی از اسب فرود آورد و القصد منا
 کرد و مراجعت بخانه نمود که از آن قصبه چهارده و یا پانزده کرده مسافت دارد وین
 در بیماری تنی غیره و درین اثنا احتیاس بول قریب شب روز تمام داشت بعد از
 زوجه وی را بخانه ابوبن فرستاد چنانچه عادت هندست که تا چند سال از نکاح زن
 بخانه ابوبن می ماند و گاه گاه بخانه زوج می آید تا آنکه الفت کامل گیرد پس بعد چنده
 چون بیماری رفت و صحت کلی شد عزم آن قصبه که خسر پوره ست نمود چند صورتی را بجهت بجناب
 حضرت قدس سره الاصفی حاضر شد و گفت که اگر مانع کنی تا خطور رفتن بجان بن قصبه نماید
 حضرت شیخ قدس سره الاصفی بعضی یاران که از عصبیات می بودند گفت که وی را منع
 کنی تا اگر این کار نگردد و در راه پلای خواهد رسید چون می و اولیای وی عقیدت بجناب
 حضرت شیخ قدس سره الاصفی نداشتند امر وی را بجان پست نهادند و بجهت عزیمت
 مرکوزه خاطر شدند پس مقرر کردند که فرود آید و از خواب در آخر شب بیدار شد بیدار
 ساختن چون چون مرکوز خاطر عزم سیرت آن قصبه بود و است که مردم برای سفر بیدار
 ساختن ازین راه گفت که کتاب من که فلان است همراه بگیرم کی از آن و چون آن کتاب گرفت
 بومی داد بعد از آن می بیند و شکل بسیار زیگ چشم و بر شکل مردم پهلوان کرده کی از آنها

فرد

نسخه
مکتوبه
کتابخانه

بیدار

برم
جسم وی
که

تبعیت در پنده ۱۲۱۳

بیرا گرفت و برداشتند بگیری که گنار سفت که از گاه و چوب بود و او وی گرفت و در میان
 در مسافت از گاه و چوبهای سازند و بدو یارهای نهند و مستوی بیدار از ارضی خانه
 نمی کنند بلکه دیوار یک جانب مرتفع بسیارند و دیوار که در و در مدخل است از وی است
 میاید تا باران در هنگام ^{نیزه} شکل منحدر شود و درین وقت هوش از وی رفت بعد از مردم
 خانه بیدار شدند وی را نیافتند سپس نمودند اثری ندیدند و در سویر خانه بسته یا
 بالان گشتند چه شد و کجا شد که برود کجاست سه آن چشم و چراغ من کجا شد و آن میباید
 کجا شد و وی بیدار یافت میگفت که در آنوقت در آناله چنین چنان میشوند و هیچ قصه
 خود را در نواحی قصبه دیوشی که از وطن بلوف وی که قصبه سهالی نام دارد سه کرد و کلان که
 موزی سه فرسنگ خواهد بود در کناره حوضی یافت در اوقات آمد حیران بدان طای در حق
 بعض این مسافت از سر اقدام بود چه در پایهای آنارنج سفر بود و چنانچه آنها و
 آنهاد و رم که ازین پیدا میشود و در بشره پاهاد و پیش و نیز بعض مردم که در نواحی دیوشی
 رفته بودند و یاد دیدن یافتند در آن هنگام در طرفه عین یک چارنگین کرده آن جناب
 آورده بوی دادند ظاهر رنگت بود و بعد از آن از آن موضع قصبه دیگر قریب آید ازین
 در آنجا رفته بجان کسی از میمان آن قصبه مانده و صاحب خانه بوضع پیش آمد از وی حال
 خود را پرسیده و شب بجان محفوظ مانده چون از خواب بیدار شد خود را در کناره آن حوض یافت که
 زیاده از نیم کرده از آن قصبه بود حیران شده چه کند سعی بجای نیرسد بلکه مجال سعی نداشت
 درین اثنا در اوقات پیش عزیمت آمدن بجان خود نمود و وقت شام بجان رسید تمامه روز
 و قطع مسافت سه کرده گذشت بسبب خراشید گها در هر دو پا اندرین پیش اثر می آید
 جن نیست پس ازین خویشان و پیش حضرت شیخ قدس سره الاصفی آمدند و التاجار تفض

البعد

بیشکل

آن

می شنیدم

دیوار

طی بعض

طی این

چینش

طرفه

بسیار

تمام

نشد

پایها

آید

له شکل ایتم مردم بر سات ۱۲ حیات الله مقدر یا ضحی و حاد صلیح و کسر وال صله از بلا از آ شده و جیات

ازین آسبک و در نزد حضرت شیخ قدس سره الاهی التفات نکرد هر چند این قدر کفایت داشت
 که التفاتی میکرد و الله اعلم با سرار عباده هر چند از تمام قصبه تعلق با این رساله ندارند و این
 چون قصه شانی داشت بنظر عموم اقتضای آن کرد که التمام باید نمود پس بشنوید چندی
 و روشی از ملائیکه که حال قوی داشت پیدا شد و بسیاری که از قوم حلاق سر باشند چیزی
 تلقین نمود وی آسبک ده را در خانه نشاند و بیرون خانه بفاصله چند گز نشست و گفت
 اگر چنانچه چیزی بگویند جواب ندهد هرگز یا نه آنکه نماز بعد از آن ایران ملاستی در خواندن
 اسما مشغول شد بعد ساعتی آن چنان نمود که آسبک نه شد نه همان صورتی که پیش ازین
 در وقت برون ظاهر بود آن هر دو جن شور کردند و تهدید و تحویف نمودند که باز از اجنبه بر
 غایبیم این جواب نداد و درین شب چندین گذشت بعد از آن با کجای و تحریک پیش آمدند مطابق
 وضعیت جواب نداد بعد از آن بسیار عجز و آرزوی تفضلی خود با کردند و نکر و لاجرم
 شد در طاقت جنبش حرکت نماند پس آنهارا در رویش همیشه بند ساخت آن هر دو جن مثل دو
 شده و داخل آن بر و همیشه شدند اگر کسی میخواست که بزرگ بشود نفس می داشت باز آنها
 را بر روت آورد مثل خان بر آمدند و بهمان حدیتهما متصو شدند باز در شیشهها و آورد و در زمینی
 ظاهر ادرواحی زید پور که از حضرت بانها صاها آنها الله تعالی چهار کرده باشد دفن کرد و
 اگر آن شیشهها را بید طاقت برون شدن ندارند حالا هیچ تردد خاطر نیست چنانچه چند فرزند
 شدند و از فرزند گلان فرزند شدند تا این زمان این تحریر انشاء الله تعالی نسل زد دیگر فرزند
 هم خواهد شد الی ماشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که بمقتضای من له المولی فی کل
 شایسته بسیار بود ازین راه بر هر که در بعض حالات که از خود غائب می شد میدیدیدید حقیقتاً
 و میشنید شنید حقیقتاً و بطش مکر و بطش حقیقتاً نظر میکرد و متاثر می شد چنانچه در روایت

عبد قالی داشت بر تالی بر تالی
 اینها را در خانه نشاند و بیرون خانه بفاصله چند گز نشست و گفت
 اگر چنانچه چیزی بگویند جواب ندهد هرگز یا نه آنکه نماز بعد از آن ایران ملاستی در خواندن
 اسما مشغول شد بعد ساعتی آن چنان نمود که آسبک نه شد نه همان صورتی که پیش ازین
 در وقت برون ظاهر بود آن هر دو جن شور کردند و تهدید و تحویف نمودند که باز از اجنبه بر
 غایبیم این جواب نداد و درین شب چندین گذشت بعد از آن با کجای و تحریک پیش آمدند مطابق
 وضعیت جواب نداد بعد از آن بسیار عجز و آرزوی تفضلی خود با کردند و نکر و لاجرم
 شد در طاقت جنبش حرکت نماند پس آنهارا در رویش همیشه بند ساخت آن هر دو جن مثل دو
 شده و داخل آن بر و همیشه شدند اگر کسی میخواست که بزرگ بشود نفس می داشت باز آنها
 را بر روت آورد مثل خان بر آمدند و بهمان حدیتهما متصو شدند باز در شیشهها و آورد و در زمینی
 ظاهر ادرواحی زید پور که از حضرت بانها صاها آنها الله تعالی چهار کرده باشد دفن کرد و
 اگر آن شیشهها را بید طاقت برون شدن ندارند حالا هیچ تردد خاطر نیست چنانچه چند فرزند
 شدند و از فرزند گلان فرزند شدند تا این زمان این تحریر انشاء الله تعالی نسل زد دیگر فرزند
 هم خواهد شد الی ماشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که بمقتضای من له المولی فی کل
 شایسته بسیار بود ازین راه بر هر که در بعض حالات که از خود غائب می شد میدیدیدید حقیقتاً
 و میشنید شنید حقیقتاً و بطش مکر و بطش حقیقتاً نظر میکرد و متاثر می شد چنانچه در روایت

در آن حالت یا مثل وی دیگر حال باشد نظر بر سگ افتاد حالت وی متغیر شد در
 هر وقتیکه اذان پیشین در حالت که می بود بر خاسته و دیده بدر و اذان میسج آمده آواز
 می کرد و مؤذن چون اذان را گفت وی هم آواز خود می کرد چون مؤذن شهادت میگفت
 وی هم آواز می کرد تا آخر اذان چون مؤذن اذان فارغ میشد وی هم از آواز کردن
 می ماند بجائی که بود میرفت همچنین سالها گذشت و از اینجا است که آن سگ را
 خاصی در عقیدت بود ازین سبب حضرت شیخ چون بغرم سیر بر می خاست وی همراه
 میشد روزی حضرت قدس سره الاصفی از اسپ فرود آمد و کلیم خود فرس کرده نشست
 با حبیب بجادر شد اسپ در سر کشی آمد و گرخت و حضرت شیخ قدس سره الاصفی مشغول
 نشد چه از حرفات دینا و یه التفات نداشت آن سگ وید و سد راه اسپ شد
 تا آن زمان که اسپ ستاده شد باز آمد و بجانب حضرت قدس سره الاصفی می آورد
 و اشارت بسوی جانب اسپ میکرد بعد از آن شخصی آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی
 بوسه گفت که همراه این سگ و دجائیکه پرورد آن شخص همچنان کرد دید که اسپ آن
 تو احمی هست گرفت آورد و ظاهر چون آن سگ مرد حضرت شیخ قدس سره الاصفی
 سگ بدفن وی نبودنی تکفین و غیره اسباب موتی مردم و از آن جمله اینست که حضرت
 شیخ قدس سره الاصفی در زیر درخت برگد بر کناره چوبی کلبانی کلیم خود را فرس کرده و
 جوی رفت تا وضو سازد و بعد فراغ وضو پر فرس خود آمد دید که ماری سیاه که از اجبت
 مارها باشد بر فرس نشسته حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت اگر بر قصد فساد آمده
 بود آنگفت که من بهر تاع ذکر آمده و اولیاد الله تعالی را نمی گزم و مستمع آمده برفت
 و از آن جمله اینست طبیعت حضرت شیخ قدس سره الاصفی با آنکه با آنکه پر معلوم نام

در آن حالت
 هر وقتیکه اذان
 میسج آمده آواز
 میگفت
 مؤذن شهادت
 میسج
 در عقیدت
 حضرت شیخ
 قدس سره
 مشغول
 نشد
 از آن جمله
 اینست
 طبیعت
 حضرت شیخ
 قدس سره
 با آنکه
 با آنکه
 پر معلوم
 نام

و از آن جمله

اینست طبیعت
 حضرت شیخ
 قدس سره
 با آنکه
 با آنکه
 پر معلوم
 نام

داشت بشد در بلده بهر فرج اگر چاسه سوار شده سپهرت آن محبوب را همراهی
یافت چنانچه میدانست که وی بعین جسد خود همراه است از تو انب زمان تشنگی
در دوش چنان استیلا گرفت که قرار نداشت گاهی سر را بلند می کرد و گاهی بر فرش
می مالید کسی گفت ویرا فلان و فلان می بیند کسی نیست که در دوی و در کند حضرت
شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوسه شد و در دوی را کشید فی الحال وی صحت یافت
و در بهر مبارک مستولی شد و آزار بسیار شد پیش درویشی رفت و حال را ظاهر کرد
و بی نصیحت پیش آمد چه لازم بود که بر بند و بچه انجمن کردن حضرت شیخ قدس سره
الاصفی چیزی نفروید بعد از آن آن درویش و روی استعمال کرد آن وضع فرود شد
و صحت شد این بنده در گاه گمان می برد که این حسیله ملائمه است غالب است که
بالتفات حضرت شیخ قدس سره الاصفی صحت است بعد از آن حضرت قدس
سره الاصفی زیارت مرناضی تشریح که دقیقه از دقائق سنت نبویه صلوات الله تعالی علی
صاحبها و علی آله نگذاشته رفت و کیفیت همراهی آن محشوق گفت آن شیخ مرناض
گفت اگر آن هندو بچه را شناسی از محبت الهی می بود وطن می بردم که وی بخودش
حاضر بود خطره شناس است که رونود اندرین اثنا حضرت میرزا عبدالصمد علیه الرحمه
و بارک الله تعالی فی اخلافه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ظاهر شد و گفت محبوبان
خود باید نگریست و خود محشوق خود باید بود و در وقت محشوق را در خود اعضا وی
براعین اعضا خود یافت بجز و این دشمنیت و سه از دل رفت بعد از آن شیخ
ویرامی دید و نظر حسن و زیبا منی آمد و وی قبل ازین متوجه بجانب حضرت شیخ
قدس سره الاصفی نمیشد حال امیل طبع وی بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی

بود

بیند

کردن

این بند و در گاه گمان

حضرت میرزا عبدالصمد

سرد و طرف چادر را گرفته کشیدند اندام مبارک حائل نشد و در اکثری از اوقات
میگفت فیض روح القدس ربا زد و فرمایید دیگران هم بکنند آنچه میسجای کرد
روزی در کناره حوضی کلان که بسیار مطبوع است در نواحی موضع سادامه واقع است
نشسته بود و گفت این قدرت مختصر بر کسی نیست با فعل هم میشود پدرا نکه بعض
مردم گمان می برند که خرق عادت که از انبیا علیهم الصلوٰة واقع شود از اولیا نشود
این سخن عقل زود لقبولش متجرب نمی شود چه احیای موتی از اولیا گریخته شود و همچنین
غیر وی بلا شبهه بلکه فرق این است که بر دعوی نبوت اگر صادر شود تصدیقا با ما خبر
ورنه گراست خواه از امثال مایصدر عن الانبیاء علیهم الصلوٰة و علی نبینا و آله الطاهرين
و غیره الا حق بالقبول و العلم و از آنجمله آنست که بیاد است بعض مریدان رفته بودند
برضی مبتلا بود که صحت از وی متوقع نبود و صاحب فرانس بود چون بلقائه خجسته
حضرت شیخ قدس سره الاصفی بهره مند شد و گریست و گفت بعد استفسار و تسلیه
که بهر شدت بیماری و یا خوف مرگ نمی گریم بلکه درین اندیشه ام که در سورت مرض گرفتار
که از حضرت صاحب عفوّل میشود این حالت مرا گریان نماید چون حضرت شیخ قدس
سره الاصفی حال می مشاهده نمود اسم رحیم متجلی شد پس گفت که فلان دل قوی دارد
و الله تعالی یاد و اربعینیت الهی صحت است و مراجعت بخانه نمود پس در صحت هر وقت
بترقی بود چنانچه همون روز بخودی خود نشست و از سر بر فرود آمد و تناول کرد و روز
دویم گویا که هیچ اثری از مرض نبود و از آنجمله آنست که چون پیوسته مع این تقاضا
بود از محرّمات طعام که وجه حرمت وی ظاهر نیست اطلاع می یافت و یا حاجتی پیدا می شد
که از تناول آن باز می ماند و اگر کسی بد کردار تلبیس نموده لباس صورتیانه بوی دوچا

سر چادر طرف
چادر بجانب
پیش بود
چادر بر پشت
لمتصق بود
طرفین از آنکه
السلام
اولیاد الله
بن اعتدال بود
مع تقدیر
باسم و محرمه
صلوة خواه
آن باشد
از آنجمله

می نماید

و از آنجمله

این محرمات
حاجتی

می شد اتفاقات نمی کرد بلکه انحراف و تحقیری نمود با وجود که تواضع و سب با صوفیان اهل
لباس زیاد از آن بود که تصور نموده آید ازین راه روزی حاکی بلده لکنه که اقتدا
و شوکت شاهانه داشت بقاے مبارک در خانه شیخ دوست محمد که حال قوی داشت
و از مسوای حقیقی در همه احوال اوقات و گذشته بود و بنا به عمران بگریز از نو محمدی
ساخته و بذروه ستام تفرید و عشق حقانی رسیده بهره مند شد و دعوت نمود حضرت
شیخ قدس سره الاصفی قبول کرد بوقت طعمای عجیب ساخته فرستاد بوقت دیگر طعام ضیافه
حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بیند که یک بچه اسفنج بصورت و خوش رنگ را
مردم گرفتند در آن وی جدای کنند حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت بر لاله چه
برین تقدیر بیند گفتند بهر خوردن شما حضرت شیخ از تناول آن طعام عجیب متنبه
شد بوقت دیگر که طعام قسم تقسیم آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت همه مردم
بخوردند براس من نگاهدارند درین وقت میل طبع نیست بوقت دیگر اگر میل خواهد شد
می خورم چون مردم خورده مطابق اذ اطعمتم فانفسه و استغرق شدند مردم
آن حاکم هم رفتند آن طعام که نگاه داشته بود گفت من بخورم و خرج نمایم
و دست نخورده چون بر بشره حضرت شیخ قدس سره ملاقی دید گفت چرا ملول هستی حضرت
شیخ قدس سره الاصفی گفت بهر این معامله شیخ دوست محمد کلمات گفت که از او
ظاہری تواند شد که در طعمه ام او حکام اشتباه و اختلال است و از صحبت آنها احترام
می باید نمود و ازین راه نیز حضرت شیخ قدس سره در سایه و خت انبلی شسته بود
یکایک در ویشی آمد و سلام علیک نمود بطریق قوم ملاقی هندی حضرت شیخ قدس
سره الاصفی هرگز هرگز متوجه بوی نشد روی خود را از وی سگردانید و دوسه

حاکم
حاکم بلده
نمود
حقیقی

پیند
حاکم
حاکم

صحبت
دو

از این جهت

در حدیث
نفس

سائیس میگفت و حرفها در شان وی بزبان میراند که هرگز از شان و س نباید
 علی الخصوص با مردم درویشان چه با آنها حسن سلوک چندان داشت
 حاکی از و س است چون سوال میکرد همین طوری
 از وی معامله میکرد و اصلاح در سوال هیچ سود نکرده و همه مردم حضار در تحیر و تفکر نشاند
 که باین معامله از درویشان در پیش منی آید باز آن درویش راه گرفت یکت و
 ساعت نگذشته باشد که مردم از بد و سرای یا از آبادیها که قریب وی اند
 آمدند و گفتند سائیس بود اسپ را اصلاح می نمود و ظلان ظلان چیز را بدزد
 گرفته برده ظاهر ابلباس فقر آملی پس نموده رفته مردم حضار گفتند اندرین سا
 رفته است نقص کنید آنها در پیش می شدند و همچنین قانع دیگر و احصائے
 کرامات خالی از کلفت نیست اینقدر مرهتدی را کفایت دارد و الله الهادی
 لا تمام قلہ الحمد و علی نبیہ وآلہ الصلوٰۃ والسلام و رضوان اللہ علی اولیاءہ السلام

الحمد لله که درین زمان مبارک کتاب مستطاب مناقب زراقیه مصنفه استا و العظام
 حضرت ملا نظام الدین صاحب فزنگی محلی در حالات و کرامات قطب الاقطاب حضرت
 آقا و باسنة قدس سره الاصفی حسب ارشاد حضرت و الامناقب قبله محترم جناب
 مولوی سید ممتاز احمد صاحب بانسوی زراقی با تمام و اتمام زرکیش پناه چون سال ۱۳۲۹ مطابق
 ۱۳۳۹ و طبع خاکسار و بد علیخان مالک شاهی پریس لکنو بزور طبع آورده و پیراسته شد

کتابخانه
 مجلس
 علم
 و
 فرهنگ
 ایران
 تبریز
 ۱۳۳۹
 و
 طبع
 خاکسار
 و
 بد
 علیخان
 مالک
 شاهی
 پریس
 لکنو
 بزور
 طبع
 آورده
 و
 پیراسته
 شد

بسم الله الرحمن الرحيم
 قصیده تصنیف حکیم معصوم علیجا این حکیم محمد علیضا فتحپوری
 بجان کمیده ز عیش و نشانا آقام
 از آنکه بنده درگاه شاه رزاقم

شاه بفرود تو ز بسکه مشتاقم
 سرم بدولت و تیا فرونی آید
 قصیده

<p>آب آریاب عرفان کعبه اهل صفا مالک علم حقیقت سالک راه قدوه اصحاب عرفان قطب جمع اویسا زیده آل نبی فرزند شاه لافست وز غبار آستانش دیده دل را جللا دی سواد و فضلش چنان حیرت نکشا آت خاک با نغمه در دستند ان داد بسکه جو شد از ورود دیوار تو نور خندا ساکنان آستانش انجات از هر بابا امین از بند مصیبت فارغ از قید عننا که غبار آستانش دیده را گل حلا یکدم از عمری که کردم صریرا پوست</p>	<p>ای شه تخت لایت خسر ملک بقا بادی راه در لایت پیشوا اهل دین مرشد خلق و مطاع دیر سوکای جهان نجم تابان هدایت آفتاب معرفت سر کیشم حقیقت بین بود خاک درش ای حرم پاک تو چون مانع غفلت جانم کار عیسی میکند هر دم هوای کوس تو صد کشاد اندر کشاد آید بر اهل دل ز انزان قیادت را باشد از هر علم انان او خوشترین و قدیکایوم طائف گاه تو گاه سنگ در گمت باده هر را خد گاه من بجز خضر نقر و شمع اگر خواهم کسه</p>
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم
 قصیده تصنیف حکیم معصوم علیجا این حکیم محمد علیضا فتحپوری
 بجان کمیده ز عیش و نشانا آقام
 از آنکه بنده درگاه شاه رزاقم

بسم الله الرحمن الرحيم
 قصیده تصنیف حکیم معصوم علیجا این حکیم محمد علیضا فتحپوری
 بجان کمیده ز عیش و نشانا آقام
 از آنکه بنده درگاه شاه رزاقم